



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۳/۰۳/۱۹

نادر نورزایی

## از بیرون به درون هایدلبرگ، مارچ 2023

در پیوست به نوشته ای قبلی "اندیشه ها چگونه شکل می گیرند؟" و به پیشنهاد دوست گرامی جناب آقای دوکتور رسول رحیم، می خواهم کمی توضیح بدهم تا موضوع که در آن نوشته بسیار فشرده بود بهتر روشن شود. تئز مرکزی نوشته ای قبلی این بود که در واقع این "فرهنگ" است که می اندیشد نه افراد. بخش مهم از فرهنگ رسانه ها است که در یک جریان تدریجی اختراع شده اند. منظور از رسانه در این نوشته تمام واسطه ها است که تعامل با آنها ظرفیت های بیولوژیکی ما را بسط می دهد و امتداد توانایی های فطری ما اند. این رسانه ها شامل ابزار ها است که توسط آن انسان ها زندگی شان را تامین می کنند، جهان شان را خلق می کنند و به جهان شان معنا می دهند. ابزار ها به بیل و کلنگ و اره و چکش خلاصه نمی شوند بلکه شامل ابزار های روانی می شوند یعنی همه ای اشکال سمبولیک و نمادین که مهم ترین شان ظهور زبان در تطور اجتماعی انسان است. خط رسانه ای مهم دیگر است. فرهنگ نوشتاری وسعت بی سابقه به تفکر انسان داده است. کتاب، چاپ، رادیو، تلویزیون، اینترنت رسانه های دیگر اند که همه ظرفیت های بیولوژیکی ما را امتداد بخشیده اند. عرف و عادت و نهاد های جا افتاده در اجتماع همه شبکه ای سمبولیک فرهنگی را می سازند که پس زمینه ای تفکر فردی است.

شاید در اینجا خواننده متوجه یک پارادوکس شده باشد: چگونه ممکن است بدون شناخت (اندیشه) شبکه ای نمادین مفاهیم (فرهنگ) را ایجاد نمود؟ آیا چنین نیست که شناخت اول می آید و بعد از آن فرهنگ ایجاد می شود؟ راه بیرون رفت از این مشکل را لئو ویگوتسکی (1896-1934) روانشناس شوروی و بنیان گذار مکتب فرهنگی-تاریخی در روانشناسی ارائه کرده است. وی یکی از فرزندان روانشناسی شوروی است که با پژوهش های دقیق از رشد اطفال اصلی را مطرح نمود که با نام "اصل از بیرون به درون" معروف است. وی متوجه شد که کودکان در آغاز وجوه ظاهری زبان را تقلید می کنند و قادر نیستند که "با خود سخن" گویند و یا از اشکال نمادین درونی استفاده کنند. یعنی تفکر سمبولیک در آغاز برای طفل شکل کنش و عمل را دارد و بعداً درونی سازی می شود. کودکان اندیشه ای خویش را با کنش به نمایش می گذارند و هر اندیشه ای که با کلمات پیوند دارد را بلا واسطه بیان می کنند. بعداً آنها قادر می شوند که در خاموشی فکر کنند و اگر شنوا نباشند و زبان اشاره را یاد گرفته باشند می توانند بدون اینکه دستان خویش را حرکت دهند فکر کنند.

رشد و شکوفایی مکتب فرهنگی-تاریخی توسط انقلاب اکتوبر در سال 1917 ممکن شد. در شوروی جوان که علاقه به تجربه ای افکار جدید را داشت (هنوز استالین حاکم مطلق نشده بود) و از این حرکت می شد که روانشناسی می تواند در تحول سوسیالیستی کشور سهم مهمی داشته باشد. رهبران شوروی زمان مانند لئون ترنسکی (1879-1940)، نیکولای بوخارین (1888-1936)، نادر دیا کروپسکایا (1869-1939) و اناتولی لوناچارسکی (1875-1933) از رشد روانشناسی در شوروی حمایت بی دریغ نمودند. لوناچارسکی از سال 1917 تا 1929 مسئول بخش فرهنگ در شوروی بود تا اینکه توسط استالین، کسی که از فرهنگ و روانشناسی هیچ تصویری نداشت، بر کنار شد.

مکتب فرهنگی - تاریخی با در نظر داشت اصل تاریخی بودن روان انسان در سه خط تکامل انسان را مد نظر می گیرد.

۱. تاریخ طبیعی (تطور فیلوژنتیک)
۲. تاریخ جامعه و فرهنگ
۳. تاریخ تکامل فردی (تطور آنتوجنتیک)

یکی از آثار جامع در تاریخ طبیعی تطور روان و ذهن نوشته الکیسی لیونتیف (1903-1979) یکی از روانشناسان شهیر شوروی است. این کتاب عنوان "مسائل تکامل روان" را دارد. در این اثر وی از یک مدل مراحل تکامل

د پائو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تلسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پزوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

حرکت می کند و به این نظر است که تحریک پذیری یک موجود زنده برای موجودیت روان کافی نیست، بلکه ظرفیت احساسی و محسوسات ضروری است تا اینکه به موجود زنده "روان" نسبت بدهیم. چنین زنده جانی "روان حسی" دارد. در مرحله ای دیگر موجود زنده صاحب "روان ادراکی" می شود و این مرحله بعد از اینکه حیوانات از آب به خشکه می آیند صورت می گیرد. در مرحله ای بعدی، بعضی از زنده جان ها به "مرحله ذهن، تفکر" با استفاده از ابزار (رسانه ها) می رسند.

استفاده از ابزار و همکاری انسان ها در تاریخ جامعه و فرهنگ نقطه عطفی برای ظهور آگاهی است و در واقع یک جهش کوانتومی است. تعامل با رسانه ها از آنجا با اهمیت است که آنها تحولی در کیفیت روان و ذهن ما ایجاد می کنند که از آنجا به بعد ما می توانیم روان انسان را نماد محور بدانیم. یعنی این تکامل کاملاً نتیجه ای رسانه های فرهنگی است و بیولوژیک نیست. مثلاً اگر ما امروز یک طفل نوزاد را از جنگل های آمازون از یک گروهی که در فرهنگ نیولتیک یا حجر جدید زندگی می کنند به آلمان بیاوریم آن طفل با تعامل با فرهنگ آلمانی رشد می کند یک آلمانی بار می آید و هیچ شباهت فرهنگی با گروه خاستگاه خویش نخواهد داشت. در اینجا اهمیت اینکه این فرهنگ است که "فکر می کند" واضح می شود. البته واضح است که فرد هم فکر می کند ولی فکر فرد بر مبنای حافظه ای فرهنگی صورت می گیرد و از امکانات رسانه های فرهنگ جامعه کمک می گیرد.

تاریخ تکامل فردی (آنتوجنتیک) نتیجه فرهنگ سازی یا درونی سازی فرهنگ حاکم در جامعه است. این فرهنگ سازی تابع "قوانین تاریخی-فرهنگی" است: به قول ویگوتسکی "هر عملکردی در تکامل فرهنگی یک طفل دو بار ظاهر می شود و در دو سطح. اول در سطح اجتماعی و بعد در سطح روانی و فردی. اول به شکل همکاری بین انسان ها، به حیث مقوله جمعی یا بین روانی و بعد به حیث وسیله ای برای رفتار فردی یا مقوله ای درون روانی." این نقل قول در واقع شرح همان اصل از بیرون به درون است.

توجه ویگوتسکی به عملکرد های منزوی روانی نیست بلکه هدف روابط بین-عملکردی است که در واقع خصلت سیستمی تکامل فردی را نشان می دهد. مثلاً در اثر مهم ویگوتسکی که بعد از وفات اش نشر شد و عنوان "اندیشیدن و سخن گفتن" را دارد رابطه بین این دو ساحت عملکردی یا پیوند شان را شرح می دهد: کلامی شدن اندیشه و ذکی شدن کلام.

وقتی ما از تفکر بزرگسالان حرکت کنیم که در خاموشی در درون خود می اندیشند، در یافتن خاستگاه اندیشه به بی راهه می رویم. با توجه به شناخت سمبولیک بزرگسالان که "خود" شان در مرکز قرار دارد، به این نتیجه می رسیم که آنها قابلیت اندیشیدن را در درون خود دارند. پژوهش های ویگوتسکی و دیگر دانشمندان نشان می دهد که اولین ظرفیت های نمادین سازی اطفال بیرونی است. در مراحل بعدی این کنش بیرونی به حیث سخن درونی، درونی سازی می شود. یعنی جهت حرکت از فرهنگ به فرد است یعنی از بیرون به درون.

نگاه متعارف از فرد حرکت می کند و به فرد و ظرفیت فکری وی اولویت می دهد. کسی در انزوای برج عاج خود نشسته و فکر می کند و جهان و مکانیزم ها آن را با تفکر خویش کشف می نماید. انسان به تنهایی قادر به فکر نیست. هیچ انسانی بدون زندگی در جامعه قادر نیست زبان بیاموزد و بناءً از مصنوعات نمادین فرهنگ برای فهم جهان استفاده نماید.

در بین روانشناسان شهیر امروزی که از ویگوتسکی و مکتب تاریخی-فرهنگی شوروی الهام گرفته اند یکی مایکل توماسیلو روانشناس معاصر امریکایی است. وی در سال 2014 کتابی نوشت به عنوان "سیر تکامل طبیعی تفکر انسان". در سال 2016 کتابی به نام "سیر تکامل طبیعی اخلاق" را نشر نمود و در سال 2019 کتابی به عنوان "انسان شدن: نظریه ای در تکامل فردی" این کتاب یافته های دو کتاب اول را جمع بندی نموده و بسط داده است. کسانی که به جزئیات موضوع علاقه دارند می توانند به این آثار مراجعه کنند.

در نوشته ای "اندیشه ها چگونه شکل می گیرند؟" از چند اصطلاح علمی استفاده شده است که در اینجا شرح شان را لازم می دانم. دو رگه بودن ذهن چه معنا دارد؟ عقلانیت انسان دو لایه دارد. مغز ما شامل ظرفیت تداعی نمونه ها است، یعنی می تواند شباهت های فامیلی (به مفهوم لودویگ ویتگنشتاین) را جذب کند (پردازش آنالوگ یا تمثیلی) و تعداد عظیمی از سر نخ های آماری را متراکم کند (کاری که هوش مصنوعی انجام می دهد). لایه ای دوم شامل دستکاری نماد های منطقی است که می تواند مفاهیم (پردازش دیجیتال) و گزاره ها را ترکیب نماید و از آنها نتیجه گیری های منطقی را بدست آورد.

اصطلاح دیگری که در آن نوشته آمده است مفهوم "خود ارجاع" بودن زبان است که نوام چامسکی آن را ویژه ای ارتباط گیری انسان می داند که هیچ حیوانی به شمول انسان نماها از آن برخوردار نیست. برای شرح خود ارجاع بهتر است دو مفهوم دیگر را که چامسکی در زبانشناسی معرفی کرده است را هم شرح بدهیم. زبان ما شامل ظرفیت بالقوه یا توانایی است که یک مفهوم نظری است که مبنای آن امکانات عظیم و نامحدود ترتیبیاتی و ترکیبیاتی مفاهیم و گزاره ها است که مبنی بر استفاده از قواعد محدود است. ولی انسان ها در عمل نمی توانند از این ظرفیت تا نهایت استفاده کنند و آن به دلیل روانشناختی است و آن این که حافظه ای کاری ما بسیار محدود است: اگر جمله های زیادی را داخل همدیگر جا دهیم یک زمانی نمی توانیم به یاد بیاوریم که جمله را چگونه شروع کردیم! در اینجا "خود ارجاع" به معنای جا دادن یک جمله یا گزاره در جمله یا گزاره ای دیگر است که بالقوه نامحدود است. مثال: احمد شکوفه را دید که با ناز و کرشمه قدم بر می داشت که پیراهن سرخ رنگی را پوشیده بود که مادر محمود برایش

دوخته بود که دیروز مهمان ما بود که ... در اینجا خود ارجاع بودن زبان را مشاهده می کنیم. جمله داخل جمله داخل جمله و اگر حافظه کاری ما این ظرفیت را می داشت می توانستیم جمله ای بسازیم که یک کتاب را پر کند. اصطلاح ترتیبات از ریاضی می آید. مثلاً اگر ما بخواهیم بدانیم 4 کتاب که هر یک رنگ مختلف دارد را به چند ترتیب می توانیم پهلوی هم قرار دهیم از ریاضی ترتیبات استفاده می کنیم. در ریاضی ترتیبات ترتیب اشیاء مهم است. در ترکیبات ترتیب مهم نیست بلکه می خواهیم بدانیم چند زیر مجموعه از یک مجموعه ای کل می توانیم بسازیم. ریاضی ترتیبات و ترکیبات اساس تئوری احتمالات است. امیدوارم بعد از این شرح نوشته ای پیشین بهتر قابل فهم شود.